

# اندرزنامه بزرگمهر

تألیف و ترجمه‌ی :

دکتر فرهاد آبادانی

(استاد در زبانهای پیش از اسلام در دانشگاه اصفهان)

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان

گفتاری بر رسم سر آغاز

پس از آنکه ترجمه‌ی متن پهلوی «درخت آسوریک» را بزبان انگلیسی و برای بنگاه خاورشناسی خورشید جی رستم جی کامه در بمبئی The K. R. Cama Oriental Institute انجام دادم ، باینجانب پیشنهاد شد که چند متن دیگر پهلوی نیز بهمین روش برای نشر آماده شود. ترجمه «درخت آسوریک» با متن و آوانوشت در شماره ۲۸ سال ۱۹۵۶ مجله Journal of the K. R. Cama Oriental Institute, No. 28, 1956. Bombay بنگاه مزبور و نیز بصورت جداگانه منتشر شد و مورد استقبال خواستاران قرار گرفت - ترجمه و متن مذکور، چند سالی از طرف مدرسه السنه شرقی سرجمشید جی جی، وابسته بدانسگاه بمبئی، کتاب درسی بود.

ترجمه‌ی که از «اندرز بزرگمهر حکیم» بانگلیسی و برای بنگاه خاورشناسی کامه تهیه نمودم چند سالی است که، همانند تحقیقات سایر دانشمندان، بصورت نسخه خطی و در آنجا نگهداری میشود ، ترجمه فارسی بعداً بآن اضافه شده است . چون چند سالی است که در بنگاه خاورشناسی کامه، کارها بکندی پیش میرود از این جهت همان ترجمه انگلیسی و ترجمه فارسی که بعداً انجام گرفته ، با هم و در یک جا

منتشر میشود .

مطالبی که در پیش گفتار انگلیسی نوشته شده ، فارسی تکرار نشده ، زیرا معتقدم که آنانی که از ترجمه انگلیسی استفاده مینمایند ، بدون شك ، با زبان فارسی و پهلوی آشنائی دارند . بهمین روش ، گناری که فارسی نوشته شده اند در زبان انگلیسی تکرار نشده اند ، زیرا نخواستم مطالب تکراری بر حجم کتاب بیفزاید و از آن فایده‌تی بخوانندگان نرسد .

در سال تحصیلی ۴۱-۱۳۴۲ منتخباتی از این متن با مقایسه باشاهنامه فردوسی و سایر توضیحات ، در دانشکده ادبیات اصفهان تدریس شد . از آن سال تا کنون دیگر ، تدریس این متن تکرار نشده است ، زیرا معتقدم که باید هر سال متن جدیدی تدریس شود تا در مدت چندسالی که دانشجو در دانشکده بکار تحصیل اشتغال دارد ، با چند متن مختلف پهلوی آشنائی حاصل نماید .

در این ترجمه فارسی ، منتهای کوشش شده است که نزدیک‌ترین واژه فارسی‌ایکه با کلمه پهلوی در متن خویشی دارد ، انتخاب شود . اما این کار برای زبان انگلیسی میسر نیست و ممکن است در برخی موارد واژه فارسی با کلمه انگلیسی انتخاب شده ، درست یکی نباشد و با آنطوریکه خواننده در اندیشه دارد ، مطابقت ننماید . اما باید در نظر داشت که در برابر هر واژه فارسی دو یا چند واژه انگلیسی موجود است و بالعکس نباید خواننده انتظار داشته باشد که مترجم همان واژه انگلیسی را برگزیند که مورد نظر اوست ، در ترجمه‌های مختلف انگلیسی که از یک متن واحد اوستا و یا پهلوی انجام شده مترجمین در انتخاب واژه‌های انگلیسی با هم توافق ندارند . تمام ترجمه‌هاییکه از این متن انجام شده چه آنهاییکه بزبانهای بیگانه و چه آنهاییکه بزبان فارسی و عربی است ، دیده شده است . اما این ترجمه در برخی موارد با سایر ترجمه‌ها تفاوت‌هایی دارد که این اختلاف در پاروقی آوانوشت نموده شده ولی در زیر نویس فارسی تکرار نشده است .

در بسیاری موارد واژه نسخه بدل برواژه در متن ترجیح داده شده که در آوانوشت آمده است در این ترجمه از متن چاپ دستور جاماسب آسانا تحت عنوان Pahlavi Texts, edited by: Jamasji Dastur Minocherji Jamasp-Ašana, Bombay-1847 استفاده شده ، زیرا این تنها چاپ موجود و مستندی است که از اندرنامه‌های پهلوی در دسترس است . از این متن يك ترجمه عربی نیز موجود

است که بوسیله آقای احمد ترجمانی زاده و از روی ترجمه فارسی انجام شده و در شماره چهارم مجلد یازدهم زمستان ۱۳۳۸ نشریه دانشکده ادبیات تبریز منتشر شده است .

همانطوریکه در فوق گفته شد ، این ترجمه با ترجمه‌هایی که قبلاً انجام شده تفاوت‌هایی دارد اما مترجم لزومی ندید که این اختلاف را در پاورقی نشان دهد زیرا این کار جز اتلاف وقت برای خواننده فایده دیگری ندارد . هر واژه پهلوی ، اگر بچندین صورت نتوان خواند ، بدو یا سه صورت مختلف میتوان خواند و هر کس آن واژه را بنا بفهم و شعور خود میخواند . بنا براین در باره يك واژه پهلوی نمیتوان يك حکم قطعی کرد و اظهار نظر نمود که یکی درست و دیگری اشتباه خوانند ؛ همین و سواس در خواندن زبان پهلوی است که روانشاد بهرام گورته‌پورس انکلساریا B. T. Anklesaria در زمان حیات خود هیچ ترجمه پهلوی ای که آماده نموده بود ، منتشر نکرد . ترجمه‌ها پس از درگذشت او بتوسط دختر دانشمندش یکی بعد از دیگری چاپ و منتشر شد . آنان که در باره ترجمه يك متن پهلوی حکم قطعی می‌کنند و نظر صائب میدهند و ترجمه‌های قبل از خویش را مردود میدانند سنجیده و نادانی خود را امضاء مینمایند . این ترجمه نیز همانند ترجمه‌های دیگر مترجم در معرض انتقاد و رأی صاحب نظران قرار میگیرد تا با دیده انصاف در آن بنگرند و مترجم را بسوهای گوناگونی که در این ترجمه نموده است ، آگاه فرمایند .

در پایان بر خود لازم میدانم که از دانشمندان و اسانیدی که در حل مشکل این متن و دیگر متون پهلوی مرا یاری فرموده و راهنما بوده‌اند صمیمانه سپاسگزاری و تشکر نمایم . بویژه شادی روان استادان گرانمایه و ارجمندم روانشاد دکتر جمشید مانک جی رستم اونوالا و شادروان دکتر ایرج جهانگیر تار پوروالا و نیز دانشمند گرانقدر و گوشه‌نشین و کم ادعا مرحوم رتن‌چی فریدون‌چی گوروالا را از درگاه اهورامزداى هروسپ آگاه درخواست دارم .

هر گونه سهو و اشتباهی که در این ترجمه شده صرفاً از مترجم سرزده است و هیچ کس دیگر در این کار مشغول نیست .

اگر مساعدت و یاری انجمن فرهنگ ایران باستان نمی‌بود ، ناچار این ترجمه چند سال دیگر بصورت نسخه خطی در این گوشه و آن گوشه خالک میخورد و هیچ معلوم نبود

به‌چه سرنوشتی دچار شود. برزقه اینجانب است که از همراهی و مساعدت‌های انجمن  
ایران باستان‌درچاپ این کتاب صمیمانه تشکر و سپاسگزاری نمایم. پیروزی انجمن  
محترم را در راه خدمت بفرهنگ و تمدن ایران از درگاه اهورامزداى هر و سب  
آگاه درخواست دارم.

اصفهان - تیرماه ۱۳۴۸



شوریه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## اینک ترجمه یادگار بزرگمهر

نیکی بر ساد به تن و روان (= جان) آنانیکه خواسته هستی خود را براه نیک صرف نمایند. ایدون باد (= ابن چنین باد)

۱- من بزرگمهر بختگان دستور (= وزیر) شبستان شهر استیکان (= اسنوار، مبارک) خسرو انوشیروانم این یادکار را بیاری [و] نیروی یزدن و همراهی سایر مینوان وه (= خوب، به، نیکو) آموز [و] بفرمان خسرو [دادگر] شاهنشاه [نوشتم] تا برای بهبود فرهنگ و شایسته شدن کسانیکه بپذیرفتاری تقدیر و ارجمندی آفریده شده اند [نوشته] و [آن را] بگنج شایگان نهاده.

۲- چون چیز (= مال و خواسته) گیتی همه سپنجی (= زودگذر) و تباد شدنی و تغییرپذیر [است] [و] کسیکه سزاوار داشتن است یزدان باهش خویش بر او فر و بزرگی بخشد و کوشش بی رنج او را میسر گردد و توانگر گردد و از او کارهای مه (= بزرگ) بر آید. خواسته (= مال و ثروت) فراوان اندوزد و به مہین کار و پادشاهی رسد و برترین جاه را گیرد و بزرگترین نام خواهد و بنا مبردارترین راه افروزش مان و مہین کند و او را زندگانی دراز و افزایش فرزند و پیوند [باند] و امیدهای بزرگ و دهشهای نیک بکار و دادستان (= قضاوت، انصاف) و سود مردبان و پایش (= نگهداری و مراقبت کردن) جهان و کارهای پادشاهی و نیز همه فرخی های دیگر گیتی که هر یک گواه دیگری است حاصل شود.

۳- چون با صاحبان این عقیده همداستان باشد که آن چند چیز را پایداری نیست مردی دور بین گردد. باستواری (= پابرداری، برقراری) این چند چیز کمتر

میان‌بشد، چه‌اندز درازای (= بمدت) يك صد سال تن بفرجام (= پایان و آخر) و پادشاهی به نیستی [رسد] و اندر درازای (= بمدت) چهارصد سال دوده به‌تباهی [و] نام بفراموشی و نایادی (= از خاطر محوشدن) و مان میهن بویرانی و آلودگی و ناف [و] پیوند بفرورتی و پستی و 'تخشش (= کوشش) به بی‌بری (= ثمر و نتیجه) و رنج و بار به‌تهیگی و پادشاهی بشاهان زمان [نماند] و چیز (= مال و ثروت) گیتی بکسی نماند که از زمان فراخی (= سعادت و نیکنامی) بهره‌ای اندک اورا بود [و اما] کار فر شرکت (= روز و اسپین آن جهان) پایدار است و تباهی نیابد و تنه‌پار سائی جهان و فر شرکت (= جهان‌دیگری و روز و اسپین) و کنش (= کردار و عمل) فرارون (= نیک، به و خوب) از هیچکس ربودن نتوان.

۴- اکنون من چون ام کام به تخشائی (= کوشائی) به‌پار سائی و رزیدن و پرهیز از گناه کردن [بود] - ایدون (= این چنین اینطور) جز آنچه از کنش و فرمایش خداوند و دشمن پادشاهان (= فرمانروایان ستمگر) برخاسته و بهش (= بدان) ناچارم - از گناه پرهیختنی تا آنجا که دانستم پرهیختم به هستی بزدان و نیستی دیوان و دین و روان و بهشت و دوزخ و روز شمار (= رستاخیز) و با دافره شب سوم پس از مرگ و رستاخیز تن پسین (= معاد جسمانی) و زندگی آن جهانی بی‌گمانم و پار سائی و آسایش تن و روان و جان و هر نیکی گیتی (= این جهان) و مینو (= آن جهان) کامکار تر (است). [و برای سود مردم] گیتی و ازای چند بر این یادگار نوشتم که :

- ۵- کدام مردم فرخ تراست ؟
- ۶- آنکه بی‌گناه تر .
- ۷- کدام بی‌گناه تر ؟
- ۸- آن که به داد بزدان راست تر ایستد و از داد دیوان بیشتر پرهیزد .
- ۹- کدام داد بزدان و داد دیوان ؟
- ۱۰- داد بزدان بهی و داد دیوان بدتری .
- ۱۱- چه بهی و چه بدتری ؟
- ۱۲- بهی اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک و بدتری اندیشه بد و گفتار بد و کردار بد [است] .
- ۱۳- چه اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک و چه اندیشه بد و گفتار بد و کردار بد ؟

- ۱۴- اندیشه نیک پیمان درست و فکرمیانه رو - و گفتار نیک رادی و کردار نیک راستی [است] .
- ۱۵- اندیشه بد نادرست اندیشی و گفتار بد فرومایگی و خست و کردار بد بروش دروج رفتن (= دروغ زنی) .
- ۱۶- چه پیمان نگهداشتن و درست اندیشیدن و چه رادی و چه راستی ؟ چه نادرست اندیشی و چه فرومایگی و خست و چه دروغ زنی ؟
- ۱۷- پیمان نگهداشتن و درست اندیشیدن آنکه زوال مال گیتی بیند [و] کام بر آن چیز برد که برای آن تن عذاب و روان بدوزخ نرسد .
- ۱۸- رادی آنکه بهره تن از تن و بهره روان از روان باز نگیرد (= ندارد) .
- ۱۹- راستی آنکه با روان خویش راست و درست باشد و آنرا نفریبد .
- ۲۰- نادرست اندیشی آنکه این گیتی را محل مهمانی و کامرانی [داند] و مینورا پراز مست (= درد ورنج) پندارد و کام بر آن چیز برد که فرجام آن تباهی و نابودی تن و پادافره روان از آن بود (= باشد) .
- ۲۱- فرومایگی و خست آنکه بهره تن و بهره روان از روان باز دارد .
- ۲۲- دروغ زنی آنکه تن بکامرانی دارد و روان بفیبد .
- ۲۳- به بهی (= نیکی و خوبی) که بایسته تر؟
- ۲۴- آنکه دانانر .
- ۲۵- و که دانانر .
- ۲۶- آنکه فرجام تن داند و همیمال (= حریف ، دشمن) روان شناسد و خویشتن از همیمال (= دشمن) روان بی بیم دارد و برتر داند .
- ۲۷- چه فرجام تن کدام آن همیمال (= دشمن) روان این چند دروج گناه مینو برای فریفتن و نیازان کردن مردمان را به همیستاری (= از راه دشمنی) بمردم فراز دارد .
- ۲۸- آن دروج ها کدام و چند ؟
- ۲۹- آزون نیاز و خشم و رشک و ننگ و ورون (= شهوت) و کین و بوشاسب (= خواب و غفلت) و درج اهرموکی (= رفض و بیدینی) و سپزگی (= بدگوئی، غیبت ، افترا) .
- ۳۰- از این چند دروج کدام متمکارت تر؟

۳۱- آزناخرسندتر و بیچاره‌تر .

۳۲- نیاز آزارنده‌تر و عذاب آورتر

۳۳- خشم بد فرمانروا تر و ناسپاس‌تر

۳۴- رشك ناکام‌تر و ناامیدتر

۳۵- و ننگ فتنه‌جو تر

۳۶- ورون (= شهوت) خودپسندتر و تباه‌سازنده‌تر

۳۷- و کین سهمگین‌تر و نابخشاينده‌تر

۳۸- بوشاسب (= دیوتبلی و خواب) کاهل‌تر و فراموش‌کارتر .

۳۹- و دروج (= دیو اهریمن) اهرموکی (= رفض و بیدینی) نهفتارتر و

نیفتارتر .

۴۰- و سپزگی (= بدگوئی و غیبت و افترا) ناسپاس‌تر .

۴۱- این نیز پیدا است که گناه مینو (= اهریمن) به آفریدگان اهورا مزدا

کاری از این گران‌تر (= بدتر) هم کرد چونکه کرفه مزد (= مزد نیکو کاری) و وناس

ویا‌افراه (= بادافراه گناه) را بفرجام (= پایان) کار از اندیشه مردان به‌نهفت .

۴۲- دادار هر مزد به بازداشتن آن چند دروغ و باری مردم را چند نگهدار

مینوی بیافرید: آسن خرد (= خرد ذاتی ، شعور مادر زاد) و گوش و سرود خرد

(= خرد و عقلی که از راه گوش و تجربه بدست آید) و خشم (= خوی و عادت) و امید

و خورسندی و دین و هم پرسی (= مشورت بادانایان) دانا .

۴۳- خویش‌کاری (= تکلیف و وظیفه) این یکایک (گونگون) [نگهداران]

مبنوی چیست ؟

۴۴- خویش‌کاری (= تکلیف و وظیفه) آسن خرد (= خرد ذاتی ، شعور مادر زاد)

[اینکه] تن را از بیم کنش گناه (= گناه کردن) بنگرد [از] رفج بی بر (= بیهوده)

پا‌بدن و فرسایش چیز گیتی و فرجام تن بیاد داشتن و از چیز (= مال و خواسته) آن

جهانی (= فر شکر) خویش‌نکاستن و به کارهای بد خویش‌نیفزودن .

۴۵- خویش‌کاری (= تکلیف و وظیفه) گوش و سرود خرد (= خرد و عقلی که

از راه گوش و تجربه بدست آید یادانش اکتسابی) [اینکه] پند ورسته (= روش راه)

فرارون (= نیک و خوب) بشناسد و در آن بایستد (= یعنی بره راست ثابت قدم باشد)

و در چیزی که پیش گذشته در نگر دبدن و آنچه از پس آید از اش آگاه بودن چیزیکه بودن



[را] نشاید [بآن] نگرودن و کاریکه فرجامانیدن ( = انجام رسانیدن ) را نشاید اندر نکردن ( = انجام ندادن ) .

۴۶- خوبش کاری خئیم ( = خوی و سرشت و نهاد ) اینکه تن ازخوی بد و آروزی و رون ( = شهوت ) پائیدن و بهش ( = بآن ) [رفتار] کردن خود را بهخئیم ( = سرشت ، نهاد ) و خوی نیک پیراستن و بیاد داشتن .

۴۷- خوبش کاری ( = تکلیف و وظیفه ) امیدبهر کنشن ( = عمل ) و تن بیوستن برنج و کارزارون ( = نیک و خوب ) راینیدن ( = واداشتن و رهبری کردن ) .

۴۸- خویشکاری ( = وظیفه تکلیف ) خرسندی تن [را] از افزون خواهی ( = زیاده خواهی ) پائیدن ( = نگهداری کردن ) و رنج از ناخورسندی و بیم از افزون- خواهی ( = زیاده خواهی ) را بیاد داشتن و آن چیزی که به انجام بهش ( = بآن ) اعتماد بود بهیچ چیز [از دست] نباید دادن، برای چیز گذشته و برای آنچه که جز آن کردن نشاید رنج و درد نبردن .

۴۹- خوبش کاری ( = وظیفه تکلیف ) دین ، تن از بباد افراه ( = سزا و مکافات ) گناه و مزد کرفه ( = ثواب ) آگاهانیدن و پند و رسته ( = روش و طریق ) یزدان [را] از آن دیوان جدا داشتن .

۵۰- خوبش کاری ( = وظیفه تکلیف ) همپرسی ( = هم صحبتی و هم نشینی ) دانا تن از ورون ( = شهوت ) و خود پرستی پائیدن [نگهداشتن] و ایدون ( = این چنین ) رفتار کردن که در بدبختی که شاید بیاید در کنشن ( = کردار و عمل ) [او] آهو ( = عیب و نقص ) نبود .

۵۱- از این چند چیز مینوی به تن مردمان کدام نیرومندتر است ؟

۵۲- خرد بیناتر و منشن کامیابتر و هوش دارنده ( = نگهدارنده ) تر .

۵۳- و خئیم ( = خوی و سرشت ) با شکوهتر و خوی پیرانیده تر .

۵۴- و خورسندی استوارتر .

۵۵- و امید بردبارتر و وجدان اویزهتر ( = پاکتر ) و بوی ( = دریافت )

آگاهتر و فروهر رنج برتر .

۵۶- برای مردمان [از] هنرها چه بهتر؟

۵۷- دانائی و خرد .

۵۸- از این دو کدام بهتر؟

- ۵۹- آن [یکی] که تن را به بی‌بیمی تر و بی‌رنجی‌ها را ببندن (= رهبری کردن) داند .
- ۶۰- برای مردمان خرد یادانش [کدام بهتر] ؟
- ۶۱- خردشناسائی کاردانش پسندکار .
- ۶۲- گوهر کدام به ؟
- ۶۳- فروتنی و ادب و چرب‌آوازی .
- ۶۴- خوب چه به ؟
- ۶۵- بشاشت و آشتی خواهی .
- ۶۶- داد چه به ؟
- ۶۷- بهی .
- ۶۸- کام کدام فرارون (= نیکو) تر ؟
- ۶۹- بی‌گناهی .
- ۷۰- کرفه (= ثواب) کدام به ؟
- ۷۱- خورسندی از خواسته (= ثروت و مال) .
- ۷۲- کردار چه به ؟
- ۷۳- دین شمارشنی (= دین بیاد داشتن و بآن عمل کردن) .
- ۷۴- فرهنگ کدام به ؟
- ۷۵- آنکه [گزاردن] زمانه را بهتر داند و بوختن (= نجات) رون را در آن داند .
- ۷۶- آزرم کدام به ؟
- ۷۷- به دوستی و شکوهمندی .
- ۷۸- نام کدام مه ؟
- ۷۹- خویشکاری (= وظیفه و تکلیف)
- ۸۰- دشمن کدام سهمیک (= زورمند ، قوی) تر ؟
- ۸۱- کنش (= عمل کردار) بد .
- ۸۲- برای مردمان فرهنگ بهتر یا گوهر خرد ؟
- ۸۳- افزایش تن از فرهنگ و خشم (= سرشت ، خوی) را جای در گوهر

خرد پیرایش تن و خثیم (سرشت خوی) پناه تن و جان .

۸۴- خثیم (= خوی و سرشت) و خوی و خرد و همه هنرهای دیگر [که]

ندرتن مردمان [است] چگونه کم پتیاره تر و بی زبان تر؟

۸۵- خردکش (= که اش) منیدار (= بداندیشی و بد طینتی) نیست .

۸۶- و هنرکش (= که اش) تر منشنی (= خوارش مردن و حقیر داشتن) نیست .

۸۷- ویرمندی کش (= که اش) اهرموکی (= اشموغمی، بیدینی) نیست .

۸۸- نهانی (= دوستی) کش (= که اش) کینه وری نیست

۸۹- خورسندی کش (= که اش) خورده بینی نیست .

۹۰- به خثیمی (= سرشت و خوی) کش (= که اش، که او را) فرومایگی

و پستی نیست .

۹۱- نیک سازکاری کش (= که اش) آشفنگی نیست .

۹۲- راستی کش (= که اش) دوش برشنی (آزار ورنج رسانیدن) نیست .

۹۳- امیدکش (= که اش) اشگهانی (= تنبلی و تن پروری) نیست .

۹۴- رادی کش (= که اش) ونیدگری (= هرزگی و فسن و فجور و فساد)

نیست .

۹۵- هوشکوهی (= شکوهمندی) کش (= که اش) ناخورسندی نیست .

۹۶- تن پناهی (= حفاظت تن و صیانت نفس) کش (= که اش) بیشمندی

(آزار و اذیت مردم) نیست .

۹۷- اصیل و نجیب زاده کش (= که اش) فریفتاری نیست .

۹۸- ترس آگاهی (= احترام) (= که اش) وستاری (= بی علاقگی)

نیست .

۹۹- به دوستی کش (= که اش) جهیک (= زشت و بد) کاری نیست .

۱۰۰- بگانگی کش (= که اش) اپاچی (= بی مهری و بی وفائی) نیست .

۱۰۱- خویش کاری کش (= که اش) سستی نیست .

۱۰۲- تخطائی (کار و کوشش) کش (= که اش) رشک نیست .

۱۰۳- دانائی کش (= که اش) پوزاپکی (= ریا، سالوس و تغلب) نیست .

- ۱۰۴- چیزی که بمردمان رسد، به بخت بود یا به کنش؟
- ۱۰۵- بخت و کنش هر دو باهم همانا چون تن و جان [اند].
- ۱۰۶- چه تن جدا از جان کالبدی است بی کار و جان از تن بادی است ناگرفتار و چون هر دو آن باهم آمیخته شوند هیرومند و بزرگ و سردمند [باشند].
- ۱۰۷- چه بخت و چه کنش؟
- ۱۰۸- بخت چم (= سبب و علت) [و] کنش بهان چیزی که بمردمان رسد.
- ۱۰۹- مال گیتی به چه همانند؟
- ۱۱۰- به چیزی که در خواب بینند، گهی خوب و گاه بد [باشد] و چون آن خواب بشود چیزی بر جای نباشد.
- ۱۱۱- اندر گیتی که بروزشنی (= بلند پایه) تر؟
- ۱۱۲- دهبوت (= پادشاه) زورمند (= همانند) و پیروزگر کرفه کام.
- ۱۱۳- و که مستمند تر؟ (= چه کسی مستمندتر؟)
- ۱۱۴- گمراه دوش پاتخشا (= حاکم بد کردار).
- ۱۱۵- که دوش فرخ (= بدبخت) تر؟
- ۱۱۶- دین آگاه دروند و (= غیرنذهب) دین آگاه (= پیشوا و وارد بامور مذهب).
- ۱۱۷- که (= چه کسی) بی نیاز تر؟
- ۱۱۸- آن که خورسند تر.
- ۱۱۹- که (= چه کسی) خورسندتر؟
- ۱۲۰- آن که کم شکوه (= گله و ناراضایتی) تر.
- ۱۲۱- که کم شکوه (= راضی و خورسند) تر؟ (= چه کسی راضی تر و خورسندتر؟)
- ۱۲۲- آن که سرزنش مردمان از نیازمندی بدتر داند.
- ۱۲۳- که امیدوارتر؟
- ۱۲۴- تخشا (= کوشا و ساعی) مرد دهنش بار.
- ۱۲۵- چه تخشائی (کوشائی) و چه دهنش یاری؟
- ۱۲۶- تخشائی آن که پیشه فرار و نی (= نیکی، خوبی) کند و کاری که با او اگذار

شود به بی گناهی و بی رنجی بآن تخشا (= کوشا، عمل کند).

۱۲۷- دهشن یاری نام نیک و نیک فرجامی کار .

۱۲۸- که پا تخشائی تر (= فرمانروا تر)؟

۱۲۹- سپهر گیهان بختر .

۱۳۰- که (= چه کسی) راست تر؟

۱۳۱- زمان برین (= زمان برتر و بالاتر) یعنی گذشت زمان بهترین

داور است .

۱۳۲- که افد (= شگفت) تر؟

۱۳۳- آنکه زمان ابرتر بود (= آنکه زندگی اش بیشتر بود ، دراز

عمر تر بود) .

۱۳۴- کم گزیدار تر؟ (چه کسی گزیدار تر)؟

۱۳۵- دانای بسیار آزموده .

۱۳۶- که بهرامش تر؟

۱۳۷- آنکه از بیم و نگرانی رهد (= بختد) .

۱۳۸- که (= چه کسی) پسندیده تر؟

۱۳۹- آنکه ورون (= شهوت) [را] زیر ننگ و خشم [را] زیر بردباری و

رشک [را] زیر نیک نامی (خمروی) و آز [را] زیر خورسندی و زشن Zenešn  
(= تعدی و ظلم و ستم) [را] زیر دادستان (= عدالت و قانون) سخت نگه دارد.

۱۴۰- که خسرو (= خوش نام ، مشهور) تر؟

۱۴۱- آنکه نیکی به مردمان کردن را بدادتر دارد. (= سرآمد هر کار داند.)

۱۴۲- که نامی تر؟ *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

۱۴۳- آنکه شایسته تر و ابرویز (= کامروا ، کامکار) تر .

۱۴۴- که ابرویز (= کامروا ، کامکار) تر؟

۱۴۵- آنکه دهشن به کار و دادستان نیک تر .

۱۴۶- که پسندیده تر؟ (= دل پسند) تر؟

۱۴۷- فرزند شایسته و زن شوی کام و پارسا .

۱۴۸- که بالستان (= باربردار) تر؟

- ۱۴۹- نیازمند بیچاره و بی ناز که ناسپاسی کند و کوشش به سودمندی [کند] ...  
 که امیدی بزرگ را کوشد .
- ۱۵۰- که ناخورسندتر . ؟
- ۱۵۱- کینه‌ور آزرده توانا .
- ۱۵۲- که بشمار (= آزارنده) تر ؟
- ۱۵۳- شوی سهمگین (- تر سناک) تر بد رفتار و فرزند رنج آورتر بد اخلاق .
- ۱۵۴- که سهمگین تر ؟
- ۱۵۵- فرمانروای نازک (= زود رنج) و کشنده .
- ۱۵۶- که بشومند (= آزارنده) تر ؟
- ۱۵۷- شایسته مردی که بناشایستگی رسد و نیرومند و توانائی که بناتوانی و نازورمندی رسد و خودپسند مردی که بفرجام کار رسد (= یعنی عاقبت کار بمجازات رسد) .
- ۱۵۸- که دردمندتر ؟
- ۱۵۹- توانگری که اش فرزند نیست و دانائی شایسته که اش فرزندى ناشایسته و رنج آور بود .
- ۱۶۰- که آزرده خاطرتر ؟
- ۱۶۱- شایسته‌ای که ناشایسته‌ای بر او پرویز (= کاروا و کامکار) بود و دانائی که دش‌آگاهی (- بداندیشی) بر او فرمانروا [بود] و به (ردی) که بد [مردمی] بر او فرمانروا باشد .
- ۱۶۲- که بخشش را سزاوارتر (= او خشایش‌نیک تر) ؟
- ۱۶۳- ناستاینده خوب امید بی‌گناه .
- ۱۶۴- که پشیمان تر ؟
- ۱۶۵- خودخواهی که به فرجام کار آید ، روان‌شناس دروند ، شهوتران پس خرد (= کسیکه بعد از کار هشیار شود) و آنکه برای ناسپاسان کوشش به سودمندی کند .
- ۱۶۶- که خودپسندتر ؟
- ۱۶۷- آنکه باو که نیکی ازش بیند ناسپاس بود .

- ۱۶۸- که بد نام تر؟
- ۱۶۹- آنکه بدی کردن بمردمان را داد دارد .
- ۱۷۰- مردمان درگیتی چه بایسته تر آید؟
- ۱۷۱- ار که تندرست است کام انجامی وچون تن بیمار بود درستی تن (= تندرستی ، صحت) وچون از تن ناامید بود بختگی (= نجات آزادی) روان؟
- ۱۷۲- مردمان به چه کام تر (= آرزومندتر) اند؟
- ۱۷۳- به کام خواهی و بی نیازی .
- ۱۷۴- چه کام خواهی و بی نیازی؟
- ۱۷۵- کام خواهی ، هرچه آرزو بود بیافتن و بی نیازی آنچه باید داشتن.
- ۱۷۶- مردمان به چه تشنه ترند؟
- ۱۷۷- به آنچه امید نیک بدان دارند.
- ۱۷۸- مردمان درگیتی از چه بیشتر باید اندیشیدن؟
- ۱۷۹- از زمانه بد و کنشن بد و دوست فریفتار و فرمانروای دروند (= بی دین) ناآمرزید .
- ۱۸۰- و به چه گستاخ تر باید بودن؟
- ۱۸۱- به زمانه نیک و کنشن فرارون (= نیک) و دوست نافریتار و هم دین و سردار بخشابشگر و دادگر.
- ۱۸۲- زمانه کدام به؟
- ۱۸۳- آن که چیزی و فرمانروائی بدان کمتر بهش (= بآن) راه یافته است .
- ۱۸۴- دین کدام به؟
- ۱۸۵- آن که داد یزدان ، دیوی دیوان ، مزد کرفته ، بادافراه گناه در آن پیدا تر و راه رسته (= روش) فرارون تر (= خوبتر، نیک تر) کرفته بداد (= آئین و روش تر) پدید آید .
- ۱۸۶- خدای و سردار کدام به؟
- ۱۸۷- آن که مردم دوست تر و زمان گزیدارتر (= وقت شناس تر) و در نیکی بمردمان کردن به داد تر (= دادگر تر).

- ۱۸۸- و دوست کدام به ؟
- ۱۸۹- آن که فریادرس تر و اندرسختی یار تر .
- ۱۹۰- دوست که بیش ؟
- ۱۹۱- آنک فروتن تر و بردبارتر و چرب آوازتر (= شبرین گفتارتر) .
- ۱۹۲- دشمن که بیش ؟
- ۱۹۳- برمنشان (= خودپسندان) و برتنان (= مغروران) و خورده نگرشان (= خورده بینان) و درشت آوازان (= تلخ گفتاران) .
- ۱۹۴- دوست فرشکردی (= آن جهانی) کدام ؟
- ۱۹۵- کنشن بد (= عمل زشت و نادرست) .
- ۱۹۶- چه آن فرشکرد (= آن جهانی) که باید و تباہ نشود ؟
- ۱۹۷- ابنار کرفه (= ذخیره کار نیک و خوب) .
- ۱۹۸- چه نیک تر ؟
- ۱۹۹- بودن بابهان (= هم صحبتی وهم نشینی با نیکان) .
- ۲۰۰- چه سودمند تر ؟
- ۲۰۱- نشستن بادانایان .
- ۲۰۲- چه استیگان تر (= مورد اعتماد تر) ؟
- ۲۰۳- زبان راست گویشن (= راست گوی) .
- ۲۰۴- چه خوش تر ؟ *شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
- ۲۰۵- بی پمی *پرتال جامع علوم انسانی*
- ۲۰۶- و چه بی بیم تر ؟
- ۲۰۷- زمان نیک و خویشکاری (= وظیفه) .
- ۲۰۸- چه فرخ تر ؟
- ۲۰۹- بی گناهی و نیک فرجامی .
- ۲۱۰- و چه آسان تر ؟
- ۲۱۱- بی گناهی و خورسندی از خواسته .
- ۲۱۲- چه ارزمند تر ؟



۲۱۳- دوشارم (= دوستی) بادانا [یان] و وهان (= بهان) - ۸۷۷

۲۱۴- چه روشن تر؟

۲۱۵- کنشن دانایان .

۲۱۶- وچه فراخ تر؟

۲۱۷- دست رادان .

۲۱۸- وچه تنگ تر؟

۲۱۹- دست فرومایگان .

۲۲۰- چه شایسته تر؟

۲۲۱- آئین بزدان .

۲۲۲- وچه بایسته تر؟ (= بموقع و بجا)

۲۲۳- پاداش کرفه‌گران (= ثواب کاران)

۲۲۴- وچه نابایسته تر؟

۲۲۵- پاداش بزه‌گران (= گناهکاران)

۲۲۶- وچه میانه رو تر؟

۲۲۷- کام خورسند خویات .

۲۲۸- وچه خوشبوی تر؟

۲۲۹- خسروی (= نیکنامی) .

۲۳۰- وچه گرامی تر؟

۲۳۱- پذیریش از خدایان و سرداران و نازشن (= نازیدن) از همسالان

و دوستان .

۲۳۲- چه بد تر؟

۲۳۳- چشم آزروران .

۲۳۴- وچه بی برتر؟

۲۳۵- دهشن به ناسپاسان و پیوند بابدتران .

۲۳۶- چه نهی تر؟

۲۳۷- دست فرومایگان .

- ۲۳۸- چه رنج آورتر؟
- ۲۳۹- پرستش فرمانروایان دشویر (= بد منشی) .
- ۲۴۰- وجه تیز تر؟
- ۲۴۱- منشن ورونیکان (= شهوت پرستان) .
- ۲۴۲- چه دشخوارتر؟
- ۲۴۳- بودن با بدان .
- ۲۴۴- چه نازک تر؟
- ۲۴۵- منشن پادشاهان .
- ۲۴۶- چه بیم گین تر؟
- ۲۴۷- آزار پادشاهان نا بخشایشگر (= ناآمرزیدار) .
- ۲۴۸- چه شگفت تر؟
- ۲۴۹- دانای بد دهشن .
- ۲۵۰- چه افد (= عجیب وشگفت انگیز) تر؟
- ۳۵۱- دژ آگه هودهشن (= خوشبخت)
- ۲۵۲- چه گران تر؟
- ۲۵۳- منشن مهرودروجان (= پیمان شکنان)
- ۲۵۴- چه مستمندتر (در متن *astānakomandtar*)
- ۲۵۵- بودن با بدتران و دژ آگاهان .
- [چه] چیز به مردمان فراروان تر (= نیک) تر؟
- ۲۵۶- چه بدتر؟
- ۲۵۷- بیگانگی و نیازان منشی .
- ۲۵۸- چه چرب تر؟
- ۲۵۹- رادی یزدان .
- ۲۶۰- چه آنکه برترین چیز است؟
- ۲۶۱- وچر (= قضاوت) یزدان .
- نوشه روان باد بزرگمهر بوختگان و اشان کیان و بلان و ویران (= پهلوانان)
- ۱- این پرشش بدون پاسخ مانده است .



ترجمه ظفر نامه ای به ابوعلی سینا منسوب  
است که از لحاظ مضمون و مفاد بسیار  
همانند اندرنامه بزرگمهر است. در اینجا  
برای مزید استفاده خوانندگان گرامی  
درج می‌شود.

## ظفر نامه منشور

ترجمه ابوعلی سینا

حمد و ستایش مر خدا را جلالت قدرته که آفریدگار و پدید آورنده زمین و آسمان  
و روزی دهنده جانوران است و درود بر پیغمبران و برگزیدگان باد خاصه به مصطفی  
و صلی‌اله علیه و سلم .

اما بعد در روزگار انوشیروان عادل هیچ چیز از حکمت عزیز تر نبوده و حکماء  
آن عصر همه متقی و پرهیزکار بودند .

يك روز انوشیروان ابوزرجمهر را طلب کرد و گفت :

- می‌خواهم سخنی چند مفید، در لفظ اندك، معانی بسیار جمع سازی چنانکه

در دنیا و عقبی سودمند باشد.

ابوزر جمهر یکسال مهلت خواست و این چند کلمات را جمع کرد و ظفر نامه  
ام نهاد و بنزد انوشیروان برد و او را خوش آمد و شهری در اقطاع او بفرمود  
که این کلمات بآب زرنوشتند و دائم باخود میداشت و اکثر اوقات بمطالعه این کتاب  
مواظبت مینمود .

ابوزر جمهر زبان بگشاد و گفت :

— از استاد خود استفادت مینمودم و او جواب میگفت:

گفتم :

ای استاد از خدای عزوجل چه خواهم که همه نیکوئیها خواسته باشم ؟

گفت : سه چیز، تندرستی و ایمنی و توانگری .

گفتم : کارها بکه بسپارم ؟

گفت : بآنکس که خوبستن شایسته باشد.

گفتم : از که ایمن باشم ؟

گفت : ازدوستی که حاسد نباشد .

گفتم : چه چیز است که بهشت را سزاوار باشد ؟

گفت : علم آموختن و بجانانی بکار حق مشغول بودن .

گفتم : کدام عیب است که نزدیک مردم معبر نماید ؟

گفت : هنر خود گفتن .

گفتم : چون دوست ناشایست پدید آید چگونه از وی بیاید برید ؟

گفت : سه چیز ، بزیارتش کم رفتن ، از حالش ناپرسیدن و از وی حاجت

نخواستن .

گفتم : کارها بکوشش بود یا بقضا ؟

گفت : کوشش قضا را سبب است .

گفتم : از جوانان چه بهتر و از پیران چه نیکوتر ؟

گفت : از جوانان شرم و دلبری و از پیران دانش و آهستگی .

گفتم : حذر از که باید کرد تا رستگار باشم ؟

گفت : از مردم چاپلوس و خسیس که توانگر شده باشند .

گفتم : سختی کیست ؟

گفت : آنکس که سخاوت کند و دلشاد شود .

گفتم : چه چیز است که مردم جویند و کسی تمام در نیافت ؟

گفت : سه چیز، تندرستی و شادی و دوست مخلص .

گفتم : نیکوئی بهتر است یا ازبدی، دور بودن ؟

گفت : ازبدی دور بودن سرّ همه نیکوئی هاست .

گفتم : هیچ هنر باشد که عیب شود ؟

گفت : سخاوتی که بامنّت بود .

گفتم : چه چیز است که دانش را بیافزاید ؟

گفت : راستی .

گفتم : چه چیز است که بردگیری نشان است ؟

گفت : عفو کردن چون قادرشوی .

گفتم : آن کیست که هرگز نمیرد ؟

گفت : جل و علا .

گفتم : که او را عیب نباشد ؟

گفت : عز و جل .

گفتم : کارها که عقلا کنند چه نیکوتر ؟

گفت : آنکه بد را ازبدی نگاه دارند .

گفتم : از عیبهای مردم کدام زیانکارتر است ؟

گفت : آن عیب که از مردم پوشیده نباشد .

گفتم : از زندگانی کدام ساعت ضایعتر است ؟

گفت : آن ساعت که نیکوئی در حق کسی نواند کرد و نکند .

گفتم : از فرمان ها کدام فرمان را خوار نباید داشت ؟  
گفت : سه ، اول فرمان خدای عز و جل دوم فرمان عاقلان سوم فرمان  
پدر و مادر .

گفتم : بهترین زندگانی چیست ؟

گفت : فراغت و ایمنی .

گفتم : بدترین مرگ چیست ؟

گفت : مفلسی .

گفتم : چه بهتر ؟

گفت : خشنودی حق عزوجل .

گفتم : چه چیز است که مودت را خراب کند ؟

گفت : چهارچیز ، بزرگان را بخیلی ، دانشمندان را عجب و زنان را بی شرمی  
و مردان را دروغ گفتن .

گفتم : چه چیز است که کار مردم را خراب کند ؟

گفت : ستودن ستمکاران .

گفتم : دنیا بچه در توان یافت ؟

گفت : به فرهنگ سپاسداری .

گفتم : چکنم بر طیب حاجت نباشد ؟

گفت : کم خوردن و کم بخواب رفتن و کم گفتن .

گفتم : از مردمان که عاقلتر ؟

گفت : آنک کم گوید و بیش شنود و بسیار داند .

گفتم : خواری از چیست ؟

گفت : از کاهلی و فساد .

گفتم : رنج از چیست ؟

گفت : از تنهایی .

گفتم : چیست که حمیت را برد ؟  
گفت : طمع .

گفتم : درجهان چه نیک تراست ؟

گفت : تواضع بی منت و سخاوت نه از بهر مکافات .

گفتم : درجهان چه زشت تر ؟

گفت : دو چیز ، نندی از پادشاهان و بخیلی از توانگران .

گفتم : اصل تواضع چیست ؟

گفت : روی تازه داشتن و باخراز خود خوش بودن .

گفتم : تدبیر از که پرسم ؟

گفت : از آن کسیکه سه فضیلت در وی باشد ، دین پاک و محبت نیکان و

دانش تمام .

گفتم : نیکوئی به چند چیز تمام شود ؟

گفت : به تواضع و سخاوت بی منت و خدمت بی طلب مکافات .

گفتم : چیست که دیگران از آن مستغنی نیست ؟

گفت : سه چیز - خردمندان را مشاورت با دانایان و مرد حرب اگر چه نیرومند

بود از حیلت و بازی و زاهد اگر چه پرهیزکار شود از عبادت .

گفتم : چیست که مردمان او را بدان دوست دارند ؟

گفت : سه چیز - در معامله ستم ناکردن و دروغ ناکفتن و به زبان کسی را

نرنجانیدن .

گفتم : اگر علم آموزم چه یابم ؟

گفت : اگر خرد باشی بزرگ و نامدار گردی ، اگر مفلس باشی توانگر گردی

و اگر معروف باشی معروفتر گردی .

گفتم : مال از بهر چه باشد ؟

گفت : تا حقایق مردم از گردن خویش بگنداری و ذخیره از برای پدر و مادر



بهنی و توشه غنیمی از بهر خود برداری و دشمن را دوست گردانی و با دوست و  
پن مواسا کنی .

گفتم : هیچ چیز نباشد که نخورند و تن را سود دارد ؟

گفت : صحبت نیکان و دیدار یار و جامه نرم و حمام معتدل و بوی خوش .

« پایان »

